

رویکرد اصولیان به قاعده لطف در سنجه اعتبار^۱

مهدی نصرتیان اهور^۱

چکیده

برخی اصولیان در مسائل گوناگونی به صورت مطلق و بی قید و شرط از قاعده لطف بهره برده‌اند، در حالی که برخی دیگر با وجود پذیرش اصل قاعده لطف، با افزودن قید و شرط‌هایی، کوشیده‌اند استفاده از قاعده لطف را در همان مسائل، نادرست قلمداد کنند. تلاش پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی، ارزیابی رویکرد اصولیان در مواجهه با قاعده لطف است. امری که با تحلیل و توصیف دیدگاه‌های آنان به همراه تحلیل برخی از میانی، قابل دست‌یابی است. هدف اصلی این پژوهش اولاً نشان دادن همسویی رویکرد اصولیان و متکلمان در اصل قاعده لطف است؛ هر چند برخی از اصولیان بر گستره قاعده، اشکالات کبروی وارد ساخته‌اند و با متکلمان اختلاف دارند. ثانیاً نشان دادن بی‌فایده بودن همین اشکالات کبروی بر گستره قاعده لطف است که شایسته است به جای اشکال بر گستره قاعده، بر اصل قاعده لطف نقد و اشکال وارد شود. فقدان تحقیقی که مسأله را بر اساس مراحل استنباط تحلیل کند، پرداختن به این موضوع را ضروری می‌نماید. اصولیان در رویارویی با قاعده لطف، هم اشکال صغروی (اشکال به لطف نبودن برخی از مصادیق) طرح کرده‌اند و هم اشکال کبروی (اشکال به اصل واجب بودن لطف) وارد نموده‌اند. اشکالات کبروی اصولیان به قاعده لطف، با پذیرش وجوب لطف فی‌الجمله همراه است. به عبارت دیگر، وجود اطلاعات، عمومات و یا قواعد بالادستی پذیرفته شده است و این اشکالات به منزله قید و تخصیص آن عمومات و مقتضای قواعد است. این در حالی است که نسبت به قواعد بالادستی و اطلاعات و عمومات تشکیک جدی وجود دارد و در نتیجه بحث از اشکالات کبروی اصولیان بی‌فایده و حاشیه‌ای خواهد بود. با توجه به مرتبه وجودی لطف (لطف از تکلیف به لحاظ رتبه متأخر است) و این که غرض از تکلیف، در معرض ثواب بودن مکلفان است، می‌توان گفت: «لطف بر خداوند واجب نیست».

واژگان کلیدی: قاعده لطف، لطف محصل، لطف مقرب، لطف تنجیزی، لطف تعلیقی.

۱. استادیار فقه و حقوق، دانشکده علوم و معارف، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، mehdi.nosratian@gmail.com

مقدمه

در برخی از علوم با مسائل کلی روبه‌رو هستیم که از آن‌ها به «قواعد» تعبیر می‌شود. این قواعد، در بسیاری از موارد نقش سند بالادستی برای سایر مسائل را ایفا می‌کنند و برای اعلام نظر در مورد بسیاری از مسائل باید به هماهنگی با این قواعد توجه شود که در غیر این صورت حکم به دست آمده قابل اعتماد نخواهد بود.

در علم کلام قواعد متعددی طراحی شده است که بیشتر آن‌ها به باب عدل اختصاص دارد، مثل قاعده حسن و قبح، قاعده لطف و قاعده اصلح. در دانش فقه نیز قواعد بسیاری وجود دارد، مانند قاعده لاضرر و

قاعده لطف از جمله قواعدی است که هم در کلام کاربرد دارد، هم در اصول و هم در فقه. مطابق این قاعده هر آن چه انسان را به انجام فعل واجب و طاعت نزدیک کند و او را از گناه و معصیت دور نماید، واجب است و لطف چون فعل خداوند است، پس عقل درک می‌کند که خداوند متعال چنین واجبی را رها نخواهد کرد.

در مورد اصل قاعده لطف هم در کلام و هم در اصول، بحث‌های فراوانی صورت گرفته است به طوری که می‌توان متکلمان مشهور شیعه را از طرفداران قاعده لطف دانست و حتی می‌توان پذیرش این قاعده را در دانش کلام، به گونه‌ای اجماعی دانست. شیخ مفید (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۴۱)، سید مرتضی (سید مرتضی، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۳۴۸)، ابوالصلاح حلبی (حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۲۱-۱۲۲)، شیخ طوسی (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۳۵-۱۳۶)، ابوالحسن حلبی (حلبی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۶-۲۷)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۰۱)، علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵)، فاضل مقداد (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۲۷۶-۲۷۷) و ... از جمله اندیشمندانی هستند که از قرن پنجم تا قرن حاضر با وجوب قاعده لطف موافقت نموده و آن را در استنباط‌های کلامی خود به کار برده‌اند. کتاب‌های این متکلمان، به منزله پیشینه عام این موضوع است. پیشینه عام موضوع در علم اصول نیز با بیان دیدگاه‌های گوناگونی که در مقاله بدان اشاره شده، معلوم می‌گردد. نکته قابل ذکر آن است که در تحقیقات سابق، مسأله

مذکور بر اساس مراحل استنباط ترسیم نشده است و نقدها بر اساس مراحل مطرح نگردیده است. ضمن آن که همان طور که گفته شد، در علم کلام قاعده لطف پذیرش و مقبولیت تقریباً همگانی میان متکلمان شیعه دارد پس رویکرد متکلمان اثباتی است، نه سلبی. در علم اصول نیز قاعده لطف به نحو موجب جزئی پذیرفته شده است، اما یا در تطبیق قاعده بر موارد شبهه وجود دارد یا در کلیت آن تردیدهایی هست. این در حالی است که در این پژوهش نشان داده شده که لطف اساساً نمی‌تواند به وجوب متصف شود. در نتیجه نگارنده بر آن است که لطف واجب نیست.

با توجه به اینکه قاعده لطف از مسائل اصلی دانش کلام است و در علم اصول فقه از جمله مبادی آن تلقی می‌شود، به صورت طبیعی لازم است هنگام نقد در این مقاله، رویکرد کلامی حاکم باشد. از همین روی، رویکرد کبروی در این مسأله انتخاب شده و درباره کاربردها و تطبیق‌های صورت گرفته به تفصیل بحث گردیده است.

هدف اصلی این پژوهش، به تصویر کشیدن دو بحث است:

۱. نشان دادن همسویی رویکرد اصولیان و متکلمان در اصل قاعده لطف، هر چند در گستره لطف با هم اختلاف دارند. به عبارت دیگر، در علم کلام لطف علی‌الاطلاق واجب است، اما در اصول رویکردهای متعددی بیان شده که برخی از آن‌ها، با متکلمان همسو بوده و لطف علی‌الاطلاق واجب دانسته شده است و برخی دیگر، لطف را به صورت مقید و مشروط پذیرفته‌اند و در واقع لطف را فی‌الجمله واجب شمرده‌اند. این نکته (همسو بودن رویکرد اصولیان و متکلمان) امری نیازمند پژوهش است، زیرا تصور عمومی این است که اصولیان بیشتر ناقد قاعده لطف و متکلمان موافق آن هستند، در حالی که در مقاله حاضر نشان داده می‌شود حتی نقدها و اشکالات کبروی اصولیان به معنای نفی وجوب قاعده لطف نیست؛ بلکه در گستره آن بحث و اختلاف دارند.

۲. نشان دادن بی‌فایده بودن همین اشکالات کبروی بر گستره قاعده لطف است. اگر کسی بنای اشکال بر قاعده لطف را داشته باشد، باید به گونه دیگری ایراد بگیرد؛ یعنی باید اصل قاعده لطف را نقد کند. با توجه به نقدی که در متن مقاله در باره ارزیابی

عملکرد اصولیان ارائه شده، قاعده لطف اساسا واجب نیست تا کاربرست آن در مسائل مختلف اصولی نفیا یا اثباتا تبیین یا تشکیک شود.

سؤال اصلی در این پژوهش آن است که اصولیان در باره به قاعده لطف چه رویکردی را برگزیده‌اند و این رویکرد چگونه ارزیابی می‌شود.

۲. چارچوب نظری تحقیق

برای ترسیم صحیح موضوع ابتدا مفهوم‌شناسی برخی مفردات مؤثر در مسأله تحقیق و سپس برخی از کاربرست‌های قاعده لطف در علم اصول بیان می‌شود، زیرا با اشاره به کاربرست قاعده معلوم می‌گردد کاربرد قاعده مذکور صرفا در یک یا دو مسأله نیست. البته از کاربرست آن در فقه صرف نظر می‌شود که اشاره به آن از موضوع خارج است و بحث مستقل می‌طلبد.

مفهوم شناسی

ماده لطف دو وزن صرفی دارد. اگر بر وزن «فَعَلَ» باشد، به چیزی اطلاق می‌شود که جسم آن کوچک است در مقابل جسم ضخیم و بزرگ و اگر بر وزن «فَعَّلَ» باشد، در مقابل خشونت است و رفق و مهربانی را می‌رساند. (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۵۵۳)

لطف در اصطلاح علم کلام تعریف‌های متعددی دارد که مشهورترین آن عبارت است از فعلی که خداوند می‌داند با وجود آن فعل، مکلف به اطاعت نزدیک و از معصیت دور شده و یا حتما اطاعت را بر می‌گزیند و معصیت را رها می‌نماید به گونه‌ای که اگر لطف انجام نگیرد، مکلف تکلیف را انجام نخواهد داد. (سید مرتضی، ۱۳۸۷ق، ص ۳۳)

تقسیم بندی لطف

برای لطف تقسیم‌های گوناگونی بیان شده است، (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵-۳۲۶) اما در این نوشتار به تقسیم‌بندی‌های مورد نیاز در همین مقاله، اشاره می‌شود.

تقسیم اول: واجب و مستحب

برخی از اندیشمندان لطف واجب را در موردی منحصر می‌دانند که مسأله از امور غیر مستقله عقلیه باشد؛ یعنی عقل به صورت استقلالی نتواند در آن مسأله حکم کند. طبق این دیدگاه، لطف از سوی خداوند واجب خواهد بود. لطف مستحب نیز در جایی صورت می‌گیرد که مسأله از اموری است که عقل به صورت مستقل توان فهمیدن و حکم کردن در آن را داشته باشد. در این صورت بر خداوند لازم نیست در آن حکم صادر نماید، هر چند صدور حکم بهتر و مطلوب است. (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵)

این تعریف چندان بر مبنای رایج در علم کلام استوار نیست، زیرا در علم کلام در توجیه علت وجوب شریعت می‌گویند تکلیف شرعی لطف نسبت به تکلیف عقلی است؛ یعنی در مواردی که عقل به صورت مستقل حکم می‌کند، وجود تکلیف شرعی لطف در انجام آن است. (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸) به همین سبب بهتر است تعریف مذکور به این صورت تغییر نماید: لطف واجب آن لطفی است که تأمین‌کننده مصلحت و غرض الزامی باشد و لطف مستحب آن لطفی است که تأمین‌کننده غرض غیر الزامی باشد.

تقسیم دوم: تقسیم لطف واجب به تعلیقی و تنجیزی

لطف تنجیزی آن است که وجوبش بر ترتب آثار لطف متوقف نیست، به عنوان نمونه، وجود امام لطف تنجیزی است، چه آثار مترتب بر نصب امام مانند تبیین احکام محقق شود و چه این آثار به علت وجود مانع مترتب نگردد. در مقابل آن لطف تعلیقی است؛ یعنی لطفی که وجوبش به محقق شدن آثار آن وابسته می‌باشد، بدین معنا که مقتضی برای وجوب در لطف وجود دارد و اثرش نمایان می‌شود، مشروط به این که مانعی از اثرگذاری آن وجود نداشته باشد. تصرف امام در جامعه نمونه لطف تعلیقی و مشروط بر برطرف شدن تمام موانع و تحقق یافتن مقبولیت از سوی مردم است. (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۸)

تقسیم سوم: مطلق و مشروط

مقصود از لطف مطلق آن است که بندگان بدون لطف قادر به اطاعت و دوری از معصیت نیستند در نتیجه لطف بر خداوند واجب است، برخلاف لطف مشروط که بندگان بدون لطف نیز توان طاعت و دوری از معصیت را دارند. در این صورت، لطف بر خدا واجب نیست (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵)

تقسیم چهارم: متعارف و غیر متعارف

مصدق لطف، گاه یک فعل متعارف و شناخته شده برای مردم است و گاه مصداق لطف، امری غیر متعارف و خارج از عرف عامه مردم می‌باشد. (سبزواری، بی تا، ج ۲، ص ۸۳)

تقسیم پنجم: محصل و مقرب

محصل، لطفی است که با تحقق یافتنش، مکلف حتما عبادت را انتخاب و از معصیت پرهیز می‌کند. در مقابل آن لطف مقرب است که تحققش سبب می‌شود مکلف به انجام عبادت و دوری از معصیت بیش از گذشته روی آورد، چه معصیت را حتما ترک کند و عبادت را حتما انجام بدهد و چه چنین ننماید. ملاک لطف مقرب آن است که مکلف نسبت به حالت قبل، انگیزه و امکان طاعتش بیشتر باشد، اما در لطف محصل عبادت حتما تحقق می‌یابد و معصیت حتما ترک می‌شود، نه اینکه صرفا احتمالش زیاد باشد. (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵)

اندیشمندان نسبت به تفاوت لطف محصل و مقرب دو بیان ارائه نموده‌اند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

بیان اول

گاه بین لطف محصل و مقرب از جهت مقتضی فرق گذاشته‌اند. بدین معنا که در لطف محصل وجود مقتضی حتمی و واقعی است، اما در لطف مقرب چنین نیست که مقتضی همیشگی باشد و گاه تصور می‌شود که در این لطف مقتضی موجود است، ولی در واقع چنین نیست. به عبارت دیگر، تفاوت میان مقتضی ظاهری و واقعی سبب فرق‌گذاری

لطف به محصل و مقرب است و در نتیجه مقتضی واقعی سبب وجوب است و مقتضی ظاهری سبب وجوب لطف نیست.

صاحب هدایة المسترشدين معتقد است نمی‌توان در لطف مقرب به صورت قطعی وجود مقتضی را ثابت دانست و شاید تصور می‌شود در موردی مقتضی وجود دارد، اما در واقع وجود نداشته باشد. وی اشاره می‌کند که شاید کسی که می‌گوید لطف واقعی لازم است، نه آن چه لطف تخیل می‌شد، به همین نکته (عدم تلازم لطف مقرب با مقتضی) نظر داشته است. (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳۸)

متکلمان هر چند لطف را به مقرب و محصل تقسیم کرده‌اند، ولی تفاوت آن را در وجود مقتضی نمی‌دانند؛ بلکه در تحقق و عدم تحقق نتیجه دانسته‌اند. بیان مطلب، این که در لطف محصل قطعاً نتیجه نیز حاصل خواهد شد، ولی در لطف مقرب چنین نیست. به عبارت دیگر اشکالی که صاحب هدایة المسترشدين بدان اشاره می‌کند بیشتر با اشکال صغروی و تقسیم لطف به محصل و مقرب سازگار است، نه اشکال کبروی. در واقع ایشان می‌خواهد بگوید شاید این مورد که تصور می‌کردیم لطف است، در واقع لطف نبوده تا آن را واجب بدانیم.

بیان دوم

گاه نیز در بیان فرق میان لطف مقرب و محصل می‌گویند لطفی که حصول نتیجه قطعی است از سوی خداوند واجب است، ولی لطفی که صرفاً مقرب است و حصول نتیجه تضمینی نیست، نمی‌تواند متصف به وجوب باشد، هر چند خوب و نیکو شمرده می‌شود. همین تفاوت باعث شده است بگوییم قاعده لطف اصل تکلیف را لازم می‌داند، چون مصداق لطف محصل است که بندگان را به مصالح می‌رساند و از مفسده دور می‌سازد. همین قاعده در مقام تعارض میان ترخیص و نهی، جانب نهی را ترجیح می‌دهد و انسان را مکلف به پرهیز از آن فعل می‌داند. (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۶۲۲)

کاربست‌های قاعده لطف در علم اصول

برای آشنایی با کاربرد قاعده لطف در علم اصول می‌توان برخی از محورها و مسائل را بررسی نمود تا در سایه آن به دیدگاه‌های اصولیان درباره قاعده یاد شده دست یافت. در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

أ) ترتب ثواب بر امتثال واجب نفسی

یکی از بحث‌هایی که در علم اصول وجود دارد، بحث از این است که آیا امتثال و اطاعت واجب نفسی ثواب دارد یا خیر؟ و اگر اطاعت واجب نفسی ثواب دارد، منشا و دلیل این حکم چیست؟ برخی از اصولیان برای اثبات ترتب ثواب بر امتثال واجب نفسی از قاعده لطف بهره گرفته شده‌اند. در توضیح استدلال گفته می‌شود: یک سری مصلحت‌ها و مفسده‌های واقعی وجود دارد و لطف اقتضا می‌کند خداوند با مکلف ساختن و تعیین تکالیف، انسان‌ها را به این مصالح برساند و از مفاسد دور نماید. این یک لطف بسیار مهم و بزرگی است.

افزون بر این تکلیف، خداوند در صورت اطاعت، به ثواب وعده می‌دهد و در صورت مخالفت، از عذاب می‌ترساند. این وعده و وعید در اطاعت و پذیرش بشارت و انذار دخالت دارد و بدون تردید، وفای به وعده واجب است. بنا بر این، شرعا واجب است شخص مطیع به پاداش عمل خود برسد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۲، ص ۱۱۰؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۴۰)

همان گونه که ملاحظه می‌شود، اثبات ترتب ثواب بر امتثال واجب نفسی از دو لطف شکل گرفته است. لطف اول، اصل تکلیف است. لطف بودن تکلیف بر مبنای کسانی است که تکلیف شرعی را لطف نسبت به تکلیف عقلی بدانند که در صورت عدم پذیرش این مبنا، تکلیف لطف به معنای مصطلح نخواهد بود؛ بلکه مراد، لطف عرفی و لغوی خواهد بود.

لطف دوم وعده و وعید است که در معنای اصطلاحی لطف داخل است، اما میان متفکران، چه کلامی و چه اصولی اختلافی وجود دارد در این که این ثواب به صورت

استحقاق است یا تفضل. (اصفهانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۲، ص ۱۱۰؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸ ق، ج ۳، ص ۴۲) البته هر دو گروه اتفاق رأی دارند که قطعاً ثواب بر امتثال واجب اعطا خواهد شد، با این تفاوت که مطابق نظریه اول، امکان تخلف ثواب از فعل وجود ندارد، اما طبق نظریه دوم هر چند امکان تخلف وجود دارد، ولی هیچ‌گاه این فعل از مولای حکیم صادر نخواهد شد. تمسک به قاعده لطف برای اثبات ترتب ثواب بر اطاعت بر مبنای اول استوار است.

ب) جلوگیری از شکل‌گیری اجماع مخالف واقع

در علم اصول برای اثبات حجیت اجماع مبانی گوناگونی وجود دارد و هر یک از قائلان به حجیت اجماع بر اساس آن کوشیده‌اند نظریه خود را استدلال‌پذیر نمایند. یکی از این مبانی، قاعده لطف است. بر خداوند متعال واجب است بندگانش را به طاعت نزدیک و از معصیت دور کند؛ البته نه به صورت قهری، بلکه به صورت اختیاری؛ یعنی مقدمات نزدیک شدن به طاعت از روی اختیار و دور شدن از معصیت را در آن‌ها فراهم سازد. حال اگر از سوی علما اتفاق نظری در مسأله‌ای رخ داد که خلاف واقع و مصلحت واقعی است، بر خداوند متعال واجب است آن‌ها را از این اتحاد نظر باز دارد و حداقل در قلب و ذهن برخی از آن‌ها حکم واقعی را الهام نماید تا او نظر مخالف ابراز کند (سبزواری، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۲-۸۳) شیخ طوسی در این زمینه می‌گوید: اگر پرسیده شود از کجا باید دانست که قول علما مطابق نظر معصوم علیه السلام است، می‌توان چنین پاسخ داد که دلیل بر صحت یا بطلان آن وجود داشته باشد و این دلیل علم‌آور باشد. همین دلیل گواه بر موافقت رأی معصوم با این نظریه است و اگر نه دلیلی بر صحت قول وجود داشته باشد و نه دلیلی بر بطلان آن، باید گفت رأی معصوم مطابق با نظر آن‌هاست، زیرا اگر نظر معصوم علیه السلام مخالف با دیدگاه اجماع‌کنندگان باشد، می‌بایست این مخالفت را ابراز نماید، وگرنه همان تکلیفی که لطف است، از سوی بندگان قبیح خواهد بود. (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۶۴۱-۶۴۲)

ج) نفی حرج

در تبیین کاربرست قاعده لطف در دانش اصول می‌توان به کیفیت استدلال برخی از اصولیان بر نفی حرج اشاره کرد. یکی از بحث‌هایی که در اصول و یا فقه مطرح است، امکان تکلیف مستلزم حرج است. آیا خداوند می‌تواند انسان را به فعلی مکلف سازد که سبب حرج و مشقتی است که عاداتا قابل تحمل نیست؟ برخی از اصولیان در اثبات عدم امکان چنین تکلیفی از قاعده لطف بهره گرفته‌اند. اگر تکلیف مستلزم حرج و مشقت خارج از تحمل عرف باشد، مکلف را به سوی مخالفت با تکلیف و دوری از اطاعت سوق می‌دهد و چنین امری با قاعده لطف در تنافی است (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳۷-۷۳۸) همان گونه که مشاهده می‌شود، نفی حرج در احکام شرعی با استناد به قاعده لطف، تقریر می‌گردد.

د) تعارض و تزام امر و نهی

یکی از مسائل مطرح در علم اصول سخن از تعیین رابطه میان امر و نهی در صورت اجتماع است. در مبحث اجتماع امر و نهی دو مبنای کلی وجود دارد: جواز اجتماع و امتناع اجتماع. در صورت قول به امتناع دو احتمال وجود دارد: ترجیح نهی بر امر و برعکس آن. اصولیانی که نهی را بر امر ترجیح داده‌اند، خود دو رویکرد مختلف دارند:

أ) ترجیح ملاکی

نهی مقدم است و مورد اجتماع از تحت امر خارج می‌شود.

ب) ترجیح عملی

در مقام عمل نهی مقدم است. از این رو، حکم به بطلان عمل می‌شود، اما اصولیان در مقام ترجیح نهی بر امر سکوت اختیار کرده‌اند.

از میان دیدگاه‌های یاد شده، بحث بر روی نظریه ترجیح ملاکی متمرکز می‌شود. برخی از کسانی که این رویکرد را پذیرفته‌اند، برای اثبات نظریه خود به قاعده لطف تمسک کرده‌اند، با این تفاوت که مقصود آن‌ها از لطف، لطف مقرب نیست؛ بلکه لطف محصل است. لطف محصل همان طور که اصل تکلیف را واجب می‌داند، در مسأله

تزام امر و نهی، جانب نهی را تقویت می‌کند و آن را بر امر مقدم می‌نماید تا مکلف در مفسده فعل قرار نگیرد. (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۶۲۲)

ه) جواز یا عدم جواز خلو زمان از مجتهد

در علم اصول این بحث مطرح است که آیا امکان دارد در برهه‌ای از زمان هیچ مجتهدی وجود نداشته باشد؟ برخی قائل به امتناع هستند و معتقدند نمی‌توان چنین گزاره‌ای را پذیرفت. مهم‌ترین دلیل اینان، قاعده لطف است. به نظر آن‌ها وجود مجتهد لطف است و چون لطف بر خداوند واجب است، پس نمی‌توان زمانی را خالی از مجتهد تصور کرد. (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵)

و) مقدمه ترک حرام بودن وجوب فعل مباح

فعل مباح به عملی گفته می‌شود که ذاتاً انجام دادن و یا ترک کردن آن مساوی باشد و هیچ کدام بر دیگری ترجیح نداشته باشد. یکی از بحث‌های علم اصول، امکان تغییر حکم فعل مباح است که آیا می‌توان تصور کرد فعل مباح، به وجوب تغییر عنوان دهد؟ به طور بدیهی این تغییر عنوان عارضی است؛ یعنی مباح ذاتی و واجب عارضی است. اگر فعل مباح مقدمه ترک حرام شود، مثلاً خروج از اتاق که به طور عادی مباح است، اما وقتی با ترک اتاق بتوان حرامی مثل نظر به زن اجنبی و ... را تحقق بخشید، این فعل می‌تواند عنوان وجوب را داشته باشد. برخی از اصولیان برای اثبات وجوب چنین فعلی به قاعده لطف تمسک جسته‌اند. اگر خداوند این فعل را واجب کند، لطفی به بندگان نموده است، زیرا سبب دوری از معصیت آن‌ها شده است. از طرفی عدلیه قاعده لطف را واجب دانسته‌اند. پس از کامل شدن صغری و کبرای استدلال، می‌توان گفت این فعل مباح در فرض یاد شده عنوان وجوب را به دنبال خواهد داشت. البته باید به این نکته اشاره کرد که متعلق لطف لازم نیست همیشه فعل خداوند باشد، بلکه گاهی فعل خدا و گاهی فعل بنده است. (شیخ انصاری، ۱۴۲۶ق، ص ۴۲۶-۴۲۷)

ز) عدم حجیت ظنون

بحث از حجیت یا عدم حجیت ظنون، از مباحث پر دامنه در علم اصول است. برخی از اصولیان در رد حجیت ظنون به قاعده لطف تمسک کرده‌اند. در تقریب استدلال می‌توان چنین گفت: همان طور که قاعده لطف، وجوب بعثت انبیا و تعیین وصی و امام را ثابت می‌کند، می‌تواند بر خداوند واجب نماید که باب علم به احکام شرعی را باز گذارد. پس باید خداوند بندگان را به احکام واقعی راهنما باشد به طوری که ادله دال بر احکام واقعی را از دلالت بر خلاف واقع حفظ نماید. به مقتضای قاعده لطف تحصیل علم واجب است و تحصیل ظن نه تنها واجب نیست، بلکه تکلیف به تبعیت از ظنون مخالف قاعده لطف است و در نتیجه باطل خواهد می‌باشد. (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۶۳)

ح) ترجیح نهی بر ترخیص در مقام تعارض

گاه میان ترخیص در عمل و نهی از انجام فعل تعارض رخ می‌دهد. دلیلی حکم مسأله را به صورت نهی بیان می‌کند و دلیلی دیگر در همان مسأله ارتکاب را جایز می‌داند. در این صورت، اگر تعارض میان نهی و ترخیص مستقر باشد، برخی از اصولیان مطابق قاعده لطف، جانب نهی را ترجیح می‌دهند، زیرا همین ترجیح مکلف را از مفسده در فعل باز می‌دارد. در نتیجه ترجیح نهی بر ترخیص مصداق لطف محصل است. (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۶۲۲)

۳. تشریح عملکرد اصولیان در مواجهه با قاعده لطف

از مطالعه مسائل هشت‌گانه‌ای که بدان اشاره شد و نیز نقدهایی که نسبت به این مسائل صورت گرفته است، می‌توان دو رویکرد کلان و کبروی اصولیان به قاعده لطف را استخراج کرد.

رویکرد اول: پذیرش قاعده لطف به صورت مطلق و بدون شرط

برخی از اصولیان قاعده لطف را به صورت مطلق پذیرفته‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۱۰؛ نائینی، ۱۳۵۲ش، ج ۲، ص ۸۳؛ شیخ انصاری، ۱۴۲۶ق، ص ۴۲۷؛ رشتی، بی تا، ص ۳۸۲) مطالب یاد شده در کاربست‌های قاعده لطف نشان می‌دهد برخی از

اندیشمندان علم اصول این مسائل را از مصادیق آن کبرای پذیرفته شده، دانسته‌اند. به همین جهت کوشیده‌اند چگونگی اندراج این مسائل در ذیل قاعده لطف را تبیین نمایند.

رویکرد دوم: پذیرش قاعده لطف به صورت مشروط

در مقابل رویکرد اول می‌توان به نگرش دومی دست یافت که می‌کوشد با پذیرش اجمالی قاعده لطف، در باره به عمومیت و گستره آن تشکیک کند. در واقع این رویکرد با قاعده لطف به صورت مشروط و مقید همراهی کرده است، اما قاعده لطف را به صورت مطلق نمی‌پذیرد؛ هر چند چگونگی پذیرش مشروط، یکسان نیست و خود شیوه‌های گوناگونی دارد که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

شیوه اول: پذیرش قاعده لطف در لطف واجب و انکار آن در لطف مستحب

برخی از اصولیان با تقسیم لطف به واجب و مستحب و پذیرش قاعده لطف در لطف واجب و عدم پذیرش قاعده لطف در لطف مستحب، کوشیده‌اند با وجود پذیرش اجمالی قاعده لطف، مسائل یاد شده در کاربست‌ها را نیز نقد کنند. به عنوان نمونه، در مسأله امکان‌پذیری خالی بودن زمانه از وجود مجتهد، برخی از اصولیان معتقد شده‌اند وجود مجتهد از مصادیق لطف مستحب است. (میرزای قمی، ۱۴۳۰ ق، ج ۳، ص ۲۳؛ کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵) چنان که در تقسیم‌بندی لطف نیز اشاره شد، مقصود آن‌ها از لطف واجب، مسائلی است که از غیر مستقلات عقلیه شمرده می‌شود. در این امور، چون عقل به تنهایی و به شکل مستقل نمی‌تواند حکم را بفهمد، باید از سوی خداوند لطفی عطا شود. مقصود این گروه از لطف مستحب، مسائلی از مستقلات عقلیه به گونه‌ای است که اگر لطف هم صورت نگیرد، عقل به تنهایی حکم مسأله را می‌فهمد، اما وجود لطف تأکید‌کننده حکم است. در نتیجه چنین لطفی مستحب می‌شود.

همان گونه که از این استدلال بر می‌آید گویا اندیشمندان با فرق‌گذاری میان لطف واجب و مستحب می‌خواهند وجوب وجود مجتهد در هر زمان را زیر سؤال ببرند و دلالت قاعده لطف بر وجوب مجتهد را مخدوش نمایند.

چنان که در آغاز مقاله نیز تصریح شد، اصل تقسیم لطف به واجب و مستحب قابل پذیرش است، اما مشکل در تفسیر آن می‌باشد. تفسیری که از سوی این اندیشمندان در نقد دلالت قاعده لطف بر وجوب وجود مجتهد در هر زمانه ارائه شده است، مطابق با قواعد کلامی نیست. در نتیجه انحصار لطف واجب در امور مستقلات عقلیه، اشکال دارد و نمی‌توان به نتیجه مورد نظر این اصولیان در مسأله یاد شده رسید. (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵)

افزون بر صحیح نبودن این تفسیر از لطف واجب و مستحب در ارزیابی رفتار اصولیان، به اشکال اساسی آن اشاره خواهد شد.

شیوه دوم: پذیرش قاعده لطف در لطف تنجیزی و انکار آن در لطف تعلیقی

در یک تقسیم، لطف دو گونه تنجیزی و تعلیقی دارد. برخی از اصولیان شرط پذیرش قاعده لطف را منجز بودن لطف می‌دانند، نه تعلیقی بودن آن. به عنوان نمونه، در مسأله امکان‌پذیری خالی بودن زمانه از وجود مجتهد، برخی از اصولیان معتقد شده‌اند وجود مجتهد می‌تواند مصداق لطف تعلیقی باشد و در نتیجه واجب نباشد. (جزایری، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۳۷۲؛ کجوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵) در واقع اشکال این گروه، گویای مرتفع نشدن مانع از تأثیر مقتضی است و اگر کسی در مسائل مذکور وجوب لطف را بپذیرد، این امر نشان می‌دهد وی معتقد است مسائل یاد شده از مصداق‌های لطف تنجیزی شمرده می‌شود. از این رو، لازم است در ادامه بررسی‌ها درباره اصل قاعده، اعلام نظر صورت بگیرد که در صورت انکار قاعده در واقع، در وجود مقتضی تشکیک خواهد شد و نوبت به بحث از برطرف شدن مانع از تأثیر مقتضی نخواهد رسید. نگارنده در ارزیابی عملکرد اصولیان برای ناتمام بودن قاعده، استدلال خواهد کرد.

شیوه سوم: پذیرش قاعده لطف در فرض عدم تمکن مکلف از طاعت بدون

لطف و انکار آن در فرض تمکن از طاعت بدون لطف

چنان که بیان شد، برخی اصولیان لطف را به مطلق و مشروط تقسیم کردند و در لطف مطلق (لطفی که بندگان بدون آن متمکن از طاعت و دوری از معصیت نیستند) قاعده را پذیرفته و

در لطف مشروط (لطفی که بندگان بدون آن نیز متمکن از طاعت و دوری از معصیت هستند) انکار نموده‌اند. واکنش کاشف الغطاء در پاسخ به قائلان عدم امکان حجیت و تکلیف به ظنون از این زمره است. (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵) وی معتقد است لطف در افعالی واجب است که بندگان از انجام طاعت و دوری از معصیت متمکن نیستند. در این صورت لطف فعل الهی است و در صورتی که بندگان بتوانند طاعت را برگزینند و از معصیت دوری کنند، انجام دادن لطف بر خداوند واجب نیست.

علاوه بر اشکالی که بر اصل قاعده لطف بیان خواهد شد، اشکال دیگری به شیوه سوم وارد است. توضیح آن که فرض عدم تمکن مکلف از طاعت بدون لطف با تعریف لطف مغایرت دارد، زیرا همان طور که در ارزیابی رویکرد نیز اشاره خواهد شد، لطف پس از تکلیف است. پس اگر فرد مکلف است، امکان طاعت را دارد. البته طبق نظر قائلان به قاعده لطف در صورت عدم لطف، مکلف با وجود این که قادر بر طاعت بود، اطاعت را انجام خواهد داد و بین عدم انتخاب طاعت و بین عدم امکان طاعت فرق است.

شیوه چهارم: پذیرش قاعده لطف در لطف متعارف و انکار آن در لطف غیر متعارف

محقق سبزواری در برخی از استدلال‌های خود میان لطف متعارف بین مردم و غیر متعارف فرق گذاشته و معتقد است لطفی بر خداوند واجب است که بین مردم متعارف باشد. وی بر اساس همین دیدگاه، در اجماع بر اساس قاعده لطف، خدشه وارد می‌سازد. (سبزواری، بی تا، ج ۲، ص ۸۳)

محقق خویی و محقق نایینی نیز در نقد اجماع لطفی به این شیوه تمسک کرده‌اند و معتقدند بر امام لازم است احکام را به صورت متعارف به مردم بیان کند. گویا ایجاد خلاف به صورت القای مطلب در ذهن برخی از مجتهدان متعارف نیست. (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۶۱؛ نایینی، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۱۵۰)

چنان که در شیوه‌های قبل بیان شد، اصل قاعده لطف محل بحث و تردید است و به تقسیم‌بندی لطف به متعارف و غیر متعارف و پذیرش وجوب در متعارف و انکار آن در غیر متعارف نوبت نمی‌رسد. در ارزیابی عملکرد اصولیان، به این مطلب اشاره خواهد شد.

شیوه پنجم: پذیرش قاعده لطف در لطف محصل و انکار آن در لطف مقرب

برخی از اصولیان گاه با داخل ساختن بعضی از مسائل اختلافی در ذیل لطف مقرب، در تلاش هستند در باره وجوب آن‌ها تشکیک نمایند، زیرا آن لطفی واجب خواهد بود که غرض مولا را حاصل کند، نه این که صرفاً به غرض مولا نزدیک باشد. صاحب هدایه المسترشدین در تبیین علت عدم وجوب لطف مقرب می‌گوید: نمی‌توان در لطف مقرب به صورت قطعی وجود مقتضی را ثابت دانست و شاید تصور شود در موردی مقتضی وجود دارد، اما در واقع وجود نداشته باشد. (وی اشاره می‌کند که شاید کسی که می‌گوید لطف واقعی لازم است، نه لطف تخیلی، به همین نکته (عدم تلازم لطف مقرب با مقتضی) نظر داشته است.. صاحب هدایه المسترشدین با تمسک به همین فرق در مسأله نفی حرج استدلال قائلان را رد می‌نماید. (رازی نجفی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳۸)

در ارزیابی عملکرد اشاره خواهد شد که اصل قاعده لطف نمی‌تواند به وجوب متصف شود تا بحث کنیم آیا این وجوب مختص لطف محصل است یا علاوه بر آن در لطف مقرب نیز تحقق‌پذیر است.

۴. ارزیابی عملکرد اصولیان در مواجهه با قاعده لطف

همان طور که از تقریر عملکرد اصولیان مشخص است، همه اصولیان قاعده لطف را فی‌الجمله پذیرفته‌اند و صرفاً اختلاف در گستره قاعده است که آیا علاوه بر اصل وجوب، در همه موارد می‌توان آن را جاری دانست یا تنها در برخی از موارد و با تحقق برخی از قیود مثل لطف محصل، لطف تنجیزی، لطف متعارف و ... جاری است. این درحالی است که نگارنده معتقد است مدعای اصولیان، یعنی پذیرش فی‌الجمله قاعده لطف درست نیست، همان طور که پذیرش مطلق و بی‌قید و شرط از سوی برخی دیگر از اصولیان و متکلمان نادرست است، زیرا مهم‌ترین استدلال بر قاعده لطف، تمسک به

تلازم میان منع لطف و نقض از غرض است که این استدلال همانند باقی استدلال‌های ارائه شده بر وجوب لطف ناتمام است که در ادامه به علت درست نبودن این تلازم اشاره خواهد شد. در نتیجه نه سخن آن دسته از اصولیان که در مسائل هشتگانه یاد شده به قاعده لطف تمسک کرده‌اند، صحیح است به طوری که مسائل مذکور صغرای قاعده لطف باشد و حکم آن بر اساس تطبیق قاعده بر این مسائل قابل استخراج باشد و نه سخن کسانی که سعی کرده‌اند با مقید ساختن قاعده لطف نشان دهند مسائل پیش گفته صحیح نیستند.

استدلال بر قاعده لطف

یکی از مهم‌ترین استدلال‌های قائلان به وجوب لطف، تمسک به قاعده حسن و قبح است. (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵) برای این که بتوان استدلال را تشریح و ارزیابی کرد، ابتدا به مقدمات تشکیل دهنده قضیه اشاره می‌شود.

صغری: لطف کردن پایبندی به غرض در مقام عمل است و منع از لطف مخالف غرض است.

کبری: پایبندی به غرض در مقام عمل حسن و نیکوست و خلاف غرض نکوهیده و قبیح است.

نتیجه: لطف کردن حسن و نیکوست و منع از لطف قبیح است.

به طور طبیعی در مورد فعل خداوند حسن، متصف به وجوب و ضرورت و قبح، متصف به حرمت و عدم ضرورت است. به نظر نگارنده کبرای قضیه صحیح است، اما در باره صغری، دقت بیشتری لازم است. اگر نکاتی که در ادامه بیان می‌شود، صحیح باشد، مرحله دوم استدلال عقیم بوده و نوبت به مرحله سوم نمی‌رسد.

اشکال به صغری استدلال

مهم‌ترین اشکال در واقع سؤال از تساوی منع از لطف با نقض غرض است. چرا منع از لطف با نقض غرض مساوی دانسته شده است؟ مقصود از غرض چیست؟ برای تشریح آن ابتدا به برخی از کلمات قائلان به وجوب لطف بر اساس قبح نقض غرض اشاره

می‌شود. از میان تقریرهای گوناگون به تبیینی اشاره می‌شود که اولاً مطابق با قواعد علم کلام است. ثانیاً مشهور متکلمان چنین دیدگاهی را برگزیده‌اند. از میان قائلان به وجوب لطف به کلام دو اندیشمند یکی از معتزله و دیگری از امامیه اشاره می‌شود..

عبدالجبّار معتزلی می‌گوید: اینکه می‌گوییم بر خداوند لطف واجب است بدان جهت است که خداوند متعال اگر مقصودش از تکلیف کردن بندگان آن است که بندگان در معرض ثواب قرار بگیرند و از طرفی نیز بداند آنها در صورتی به ثواب می‌رسند که لطف انجام دهد. حال با وجود این علم اگر آن لطف را انجام ندهد غرض از تکلیف خود را نقض کرده است (قاضی عبد الجبار، بی‌تا، ص ۷۱۹)

علامه حلی نیز بیانی مشابه وی دارد و می‌گوید: دلیل بر وجوب لطف آن است که لطف غرض خداوند از تکلیف را تأمین می‌کند پس لطف واجب است زیرا اگر واجب نباشد نقض غرض حاصل خواهد شد. وی در تشریح ملازمه می‌گوید: خداوند متعال اگر بداند بندگان تکلیف او را اطاعت نخواهند کرد مگر اینکه از سوی او لطف صورت بگیرد ولی با این همه صرفاً تکلیف را بیان کند و لطف را انجام ندهد در این صورت خداوند غرض خود را نقض کرده است. همانند کسی که دیگران را به مهمانی دعوت می‌کند و می‌داند این مهمان صرفاً در حالتی دعوت او را اجابت خواهد کرد که علاوه بر دعوت نوعی احترام دیگری نیز انجام بدهد ولی در عین حال صرفاً به دعوت کردن اکتفا نماید در این صورت به او می‌گویند تو نقض غرض کردی. در نتیجه باید گفت لطف از آن جهت که تأمین‌کننده غرض مولی است متصف به وجوب است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵)

علت انتخاب این تقریر آن است که با مبنای مشهور متکلمان در اثبات حسن تکلیف و غرض از تکلیف سازگار می‌باشد؛ زیرا مشهور متکلمان غرض را تعریض در ثواب معرفی کرده‌اند.

مهم‌ترین اشکال این تقریر ناسازگاری با مبحث تکلیف است زیرا قائلان به وجوب لطف در تبیین حسن تکلیف به غرض از تکلیف اشاره کرده و آن را التعریض للثواب

یعنی در معرض ثواب بودن معرفی کرده اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۱۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ ق، ص ۱۰۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۴۳۶؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۲)

حال سؤال این است اگر لطف صورت نگیرد، چگونه این غرض نقض شده است؟ زیرا لطف دو خصوصیت دارد:

اولا در تکلیف داخل نیست و پس از تکلیف است. بنا بر این، لطف در تکلیف محسوب می‌شود. امری که پیش فرض آن وجود تکلیف است و لطف، کم کننده به تحقق این تکلیف است.

ثانیا لطف سبب نمی‌شود مکلف که به تکلیف قبل از لطف ملزم بود، با آمدن این لطف از حالت مختار بودن خارج شده و مجبور به انجام تکلیف گردد؛ بلکه لطف با وجود این که صفت اختیار انسان را محفوظ نگه می‌دارد، در تحقق تکلیف نقش ایفا می‌کند.

حال که دانسته شد تکلیف در رتبه قبل از لطف است، حسن تکلیف ارتباطی به لطف ندارد، زیرا وابسته شدن حسن تکلیف به لطف، یعنی امر متأخر (لطف) در متقدم (تکلیف) دخالت کند. چنین چیزی محال است و پذیرفته نمی‌شود. اکنون نوبت این پرسش است که چگونه منع از لطف، غرض از تکلیف را منتفی می‌نماید؟ انتفای غرض از تکلیف در صورت منع لطف، یعنی غرض از تکلیف وابسته به لطف است. اگر لطف باشد، تکلیف غرض دارد و اگر لطف نباشد، تکلیف غرض ندارد.

در واقع برای تحلیل درست از نقش لطف باید گفت با انجام گرفتن لطف محصل، مکلف تکلیف را اطاعت می‌کند و به ثواب می‌رسد. در علم کلام از چنین موضوعی، به «حصول الثواب» تعبیر می‌کنند. در لطف مقرب مکلف با تحقق لطف به انجام طاعت نزدیک‌تر است، نسبت به حالت عدم لطف. یعنی مثلا اگر در حالت عدم لطف امکان دستیابی به این ثواب ۵۰ درصد باشد، با انجام لطف این امکان به ۷۰ درصد افزایش می‌یابد. از این رو، لطف یاد شده، مقرب به طاعت شناخته می‌گردد.

چنان که که ملاحظه شد، لطف در حصول الثواب نقش‌آفرینی دارد. این در حالی است که در سخنان متکلمان و قائلان به قاعده لطف، غرض از تکلیف حصول الثواب تلقی نمی‌گردد؛ بلکه غرض از تکلیف التعریض للثواب است که مکلف با آمدن تکلیف در معرض ثواب قرار می‌گیرد. این در معرض ثواب و امکان‌پذیری ثواب هم با حالت تحقق لطف وجود دارد و هم در حالت منع از لطف. به عبارت دیگر، اگر لطفی از سوی خدا صورت نگیرد، هم چنان مکلف با وجود تکلیف در معرض ثواب است و ممکن است این ثواب به سختی محقق شود، بر خلاف حالت وجود لطف که این ثواب راحت‌تر تحقق خواهد یافت، اما سخت بودن وصول به غرض و یا آسان بودن دستیابی به آن غیر از محال شدن تحقق آن است. آن چه نقض غرض است، استدلال بر محال شدن دستیابی به غرض است. اگر خداوند با انجام ندادن لطف، دستیابی به غرض از تکلیف را غیر ممکن می‌ساخت، اشکال وارد بود که منع از لطف نقض غرض است، ولی اگر فعلی انجام ندهد که دستیابی به غرض آسان گردد و هم چنان راه رسیدن به غرض باز باشد، در این صورت نمی‌توان گفت منع از لطف نقض غرض است (ر.ک: برنجکار، رضا و سید ایوب میرافضلی و مهدی نصرتیان اهور (۱۴۰۱ش)، ص ۶۵-۸۰)

۵. تطبیق عملکرد اصولیان در مواجهه با قاعده لطف و ارزیابی آن بر مراحل

مختلف استنباط

اگر بخواهیم عملکرد اصولیان را بر اساس مراحل اصلی استنباط تطبیق کنیم و سپس نسبت به دیدگاه آن‌ها قضاوت کنیم، ابتدا باید مراحل استنباط در علم اصول را ترسیم کنیم و محل نکات مطرح شده از جانب اصولیان در مواجهه با قاعده لطف را در این مراحل مشخص نماییم. برای استنباط حکم، معمولاً مراحل زیر طی می‌شود:

أ) تبیین مقتضای اصل

ب) تبیین عمومات، اطلاقات و قواعد بالادستی

ج) بحث از مقید و منحصص

د) ادله خاص همسوی با عمومات و اطلاقات تخصیص خورده

و) ادله خاص یا عام معارض اطلاعات و عمومات و حل تعارض میان آنها

مرحله اول: تبیین مقتضای اصل

مقتضای اصل در علم کلام با اصل در دانش فقه متفاوت است، زیرا در علم فقه این اصل یا اصل لفظی است و یا اصل عملی و در علم کلام چون هدف اصلی شناخت و تدین است، نه عمل خارجی، از این رو طراحی اصل مشکل است به گونه‌ای که تصور عمومی بر آن است که تأسیس اصل در کلام امکان‌پذیر نیست، اما به نظر نگارنده می‌توان در علم کلام نیز تأسیس اصل داشت، هر چند اثبات آن به پژوهشی مستقل نیاز دارد. در تبیین این اصل می‌توان به برخی از اصول موجود در علم اصول فقه تمسک جست، بدین معنا که متعلق لطف اگر فعل خداوند باشد، در این صورت فعل از جمله امور حادث و ممکن الوجود است و شک می‌کنیم که آیا این فعل از حالت امکان وجود به وجوب بالغیر و ضرورت صدور تبدیل شده است و وجوب بالغیر برای وی فعلیت یافته است یا خیر؟ اصل عدم تحقق این عنوان است. به عبارت دیگر نسبت به ضرورت صدور فعل از فاعل، اصل بر عدم ضرورت است، مگر این که با دلیل، ضرورت آن ثابت شود.

این مسأله امری اعتقادی است، ولی در مسائلی اعتقادی دو محور وجود دارد: شناخت امور اعتقادی و تدین‌ورزی نسبت به آن. بین شناخت امور اعتقادی و تدین‌ورزی نسبت به آن، رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه برقرار است. واجب اصلی بر انسان تدین است که نیازمند به شناخت است. (برنجکار، رضا و مهدی نصرتیان اهور، ۱۳۹۲ش، ص ۸۰-۸۵). با این بیان هر چند مسأله اعتقادی یک بعد علمی و شناختی دارد، ولی یک بعد عملی و رفتاری نیز دارد که همان تدین‌ورزی است. بنا بر این، امکان جریان اصل عملی نسبت به وجوب تدین‌ورزی بر اساس شناخت حاصل شده قابل تصور خواهد بود.

اگر تبیین ارائه شده در تأسیس اصل مورد قبول باشد، مرحله اول استنباط در قاعده لطف کامل می‌گردد و اگر کسی با این تبیین مخالفت کند و معتقد شود در اعتقادات

نمی‌توان اصل تأسیس کرد، باید فرآیند استنباط را از مرحله بعد، یعنی مرحله اطلاق، عموم و مقتضای قاعده آغاز نماید.

مرحله دوم: عمومات، اطلاقات و مقتضای قواعد بالادستی

پس از تبیین مقتضای اصل اولی می‌بایست نسبت به عمومات، اطلاقات و قواعد مخالف با اصل بحث کرد. در قاعده لطف و وجوب آن عموم یا اطلاق لفظی نداریم تا بدان تمسک جوئیم، اما می‌توان به وجود برخی از قواعد بالادستی اشاره کرد. همان گونه که در ارزیابی عملکرد اصولیان اشاره شد، مهم‌ترین قاعده بالادستی در قاعده لطف، حسن و قبح عقلی است. توضیح مطلب آن که لطف محقق سازنده غرض است و منع از لطف نقض غرض است. اصولیان (چه کسانی که قاعده لطف را به صورت مطلق پذیرفته باشند و چه کسانی که قاعده لطف را با قید و شرط به شیوه‌های پنجگانه قبول کرده باشند) این مرحله را نیز کامل می‌دانند.

اختلاف نگارنده با متکلمان و اصولیان در همین مرحله است، زیرا نگارنده معتقد است مرحله دوم از جهت استدلال تام نیست و اشکال دارد. در نتیجه نوبت به مرحله بعد و تبیین اختلاف درونی اصولیان نخواهد رسید.

مرحله سوم: وجود مخصص و مقید

در این مرحله از وجود مخصص و مقید برای عمومات، اطلاقات و مقتضای قواعد بالادستی بحث می‌شود. آنان که در مسائل هشت‌گانه در کاربریست قاعده در علم اصول تشکیک کردند و یکی از شیوه‌های پنج‌گانه اشاره شده در تشریح عملکرد اصولیان در مواجهه با قاعده لطف را برگزیدند، در واقع در مرحله سوم از مراحل استنباط فعالیت کرده‌اند، بدین معنا که متکلمان و برخی دیگر از اصولیان (کسانی که قاعده لطف را به صورت مطلق پذیرفتند) معتقدند مخصص و مقیدی برای قاعده لطف وجود ندارد، ولی در مقابل آن‌ها برخی دیگر از اصولیان (کسانی که به یکی از شیوه‌های پنج‌گانه سابق قاعده لطف را به شرط و قید پذیرفتند) بر این باورند که این قاعده مخصص و مقید دارد، یعنی قاعده لطف از گستره عام برخوردار نیست؛ بلکه مقید است و در قسم لطف

واجب، لطف تنجیزی، لطف متعارف، لطف محصل و لطفی که بدون آن مکلف قادر به طاعت نباشد، قابل پذیرش است و در غیر آن پذیرفته نمی‌شود.

اختلاف نگارنده با اصولیانی که در گستره قاعده تشکیک کرده‌اند، در این است که وقتی در مرحله دوم تشکیک صورت گرفت و مرحله دوم تمام نبود، دیگر نوبت به این نمی‌رسد که مخصص و مقید بحث شود، زیرا بحث از مقید و مخصص فرع بر وجود اطلاق و عموم است و با نقدی که نسبت به تلازم میان منع از لطف و نقض غرض بیان شد، عموم و اطلاق مستقر نیست تا مراحل بعدی پیگیری گردد.

مرحله چهارم: وجود معارض

متکلمان و اصولیان همگی در این امر متفق هستند که قاعده لطف به صورت مطلق یا با قیود و شروط بیان شده در شیوه‌های پنج‌گانه، بدون معارض است.

نتیجه‌گیری

قاعده لطف در علم اصول در مواردی همچون ترتب ثواب بر امتثال واجب نفسی، جلوگیری از شکل‌گیری اجماع مخالف واقع، نفی حرج، تعارض و تراحم امر و نهی، جواز یا عدم جواز خلو زمان از مجتهد، وجوب فعل مباح که مقدمه ترک حرام باشد، عدم حجیت ظنون، ترجیح نهی بر ترخیص در مقام تعارض کاربرد دارد.

در نوشتار حاضر نشان داده شد اصولیان با وجود اختلاف درونی در گستره قاعده لطف نسبت به پذیرش اصل قاعده لطف اتفاق نظر دارند و می‌توان آن‌ها را با متکلمان شیعه همسودانست. رویکرد اصولیان در گستره کاربری قاعده لطف در استنباط به دو رویکرد کلان، قابل تقسیم است. برخی قاعده لطف را قبول کرده، این مسائل را بر اساس آن اثبات نموده‌اند. دلیل اصلی آن‌ها، تلازم میان لطف با تأمین غرض از تکلیف است. در نتیجه منع لطف به هر شکلی که اتفاق بیفتد، با غرض از تکلیف منافات دارد. گروه دیگر در عین پذیرش اجمالی قاعده در کلیت آن به صورت تقسیم لطف به واجب و مستحب یا تقسیم لطف واجب به تعلیقی و تنجیزی یا تقسیم لطف به مطلق و مشروط یا تقسیم لطف به متعارف و غیر متعارف و یا فرق بین لطف محصل و مقرب

اشکال کرده‌اند؛ زیرا معتقدند منع از لطف مستحب یا لطف تعلیقی یا لطف مشروط یا لطف غیر متعارف یا لطف مقرب، نافی غرض نیست. آن چه که با غرض منافات دارد، منع نمودن از لطف واجب، لطف تنجیزی، لطف مطلق، لطف متعارف و لطف محصل است. نگارنده معتقد است هر دو رویکرد با مشکل جدی همراه است، زیرا اساساً نمی‌توان لطف را واجب دانست، زیرا لطف متأخر از تکلیف است و به هیچ وجه غرض از تکلیف با منع از لطف متزلزل نمی‌شود. به عبارت دیگر غرض از تکلیف به هیچ وجه در گرو انجام دادن یا منع نمودن از لطف نیست.

رویکرد اصولیان و نظریات آنها اگر در قالب مراحل استنباط قرار گیرد، در مرحله سوم، یعنی بحث از مقید و مخصص جا دارد و زمانی نوبت به درستی یا نادرستی آن می‌رسد که مرحله دوم، یعنی عمومات، اطلاعات و قواعد عام صحیح باشد. این در حالی است که در مقاله حاضر ثابت شد مرحله دوم از مراحل استنباط ناتمام است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. استر آبادی، محمد جعفر (۱۳۸۲). *البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة*، چاپ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۲. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹ ق). *نهایة الدرایه فی شرح الکفایه*، چاپ دوم، بیروت: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
۳. بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶ق). *قواعد المرام فی علم الکلام*، چاپ دوم، تحقیق سید احمد حسینی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۴. برنجکار، رضا؛ و سید ایوب میرافضلی؛ و مهدی نصرتیان اهور (۱۴۰۱ش). *قواعد کلامی لطف، اصلح، عدل و فضل*، چاپ اول، قم: انتشارات دارالحدیث.
۵. برنجکار، رضا؛ و نصرتیان اهور، مهدی (۱۳۹۲ش). *مقصود اصلی در اعتقادات، تحقیقات کلامی*، شماره ۳، دوره اول، ص ۷۵-۸۸.
۶. جزایری، محمدجعفر (۱۴۱۵ ق). *منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة*، چاپ چهارم، قم: موسسه دار الکتاب.
۷. حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸ق). *تحقیق الأصول*، چاپ دوم، قم: الحقائق.
۸. حلبی، ابو الحسن (۱۴۱۴ق). *إشارة السبق*، تحقیق ابراهیم بهادری، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۹. حلبی، ابو الصلاح (۱۴۰۴ق). *تقریب المعارف*، قم: انتشارات الهادی.
۱۰. حلبی، (۱۴۱۳ق). *کشف المراد*، تصحیح، تحقیق و تعلیق حسن زاده آملی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۱. حلبی، جعفر بن حسن (۱۴۱۴ق). *المسلك فی أصول الدین و الرسالة الماتعیة*، تحقیق رضا استادی، چاپ اول، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.

۱۲. حمصی رازی، سدید الدین (۱۴۱۲ق). *المنقذ من التقليد*، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۳. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ق). *مصباح الأصول*، تقریرات محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، چاپ اول، قم: مکتبه الداوری.
۱۴. رازی نجفی اصفهانی، محمد تقی بن عبدالرحیم (۱۴۲۹ق). *هدایة المسترشدين*، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۵. رشتی، حبیب الله بن محمدعلی (بی تا). *بدائع الأفكار*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
۱۶. سبحانی، جعفر (۱۴۱۲ق). *الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل*، چاپ سوم، قم: مرکز العالمی للدراسات الإسلامیة.
۱۷. سبزواری، عبدالاعلی (بی تا). *تهذیب الأصول*، چاپ دوم، قم: مؤسسه المنار.
۱۸. سید مرتضی (۱۳۸۷ق). *جمال العلم و العمل*، چاپ اول، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
۱۹. سید مرتضی (۱۹۹۸م). *أمالی المرتضی*، قاهره: دار الفكر العربی.
۲۰. شبّر، عبد الله (۱۴۲۴ق). *حقّ الیقین فی معرفة أصول الدین*، چاپ دوم، قم: أنوار الهدی.
۲۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد (۱۴۰۹ق). *حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة*، تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۲. شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۲۶ق)، *الفوائد الأصولیة*، چاپ اول، تهران: شمس تبریزی.

۲۳. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۶ ق). الفوائد الأصولیه، چاپ اول، تهران: شمس تبریزی.
۲۴. شیخ مفید، (۱۴۱۳ق). النکت فی مقدمات الأصول، چاپ اول، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). العده فی أصول الفقه، چاپ اول، قم: نشر محمد تقی علاقبندیان.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۶ق). الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، چاپ دوم، بیروت: دار الأضواء.
۲۷. فاضل مقداد، (۱۴۰۵ق). إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، تحقیق سید مهدی رجائی، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
۲۸. فیومی، احمد (بی تا). المصباح المنیر، بیروت: دارالقلم.
۲۹. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۷۲ش). سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تصحیح صادق لاریجانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات الزهراء.
۳۰. قاضی عبد الجبار، ابوالحسن (بی تا). متشابه القرآن، قاهره: مكتبة دار التراث.
۳۱. کاشف الغطاء، علی (۱۳۸۱ق). النور الساطع فی الفقه النافع، چاپ اول، نجف اشرف: الآداب.
۳۲. کجوری شیرازی، محمد مهدی (۱۳۸۰ش). الاجتهاد والتقليد، چاپ اول، قم: النهاوندي.
۳۳. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۱۹ق). الحاشية علی إلهیات الشرح الجديد للتجريد، تحقیق احمد عابدی، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۴. موسوی قزوینی، علی (۱۴۲۷ق). تعلیقه علی معالم الأصول، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۳۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۴۳۰ ق). القوانین المحکمه فی الأصول، چاپ اول، قم: احیاء الکتب الاسلامیه.
۳۶. نائینی، محمد حسین (۱۳۷۶ ش). فوائد الأصول، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۷. نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲ ش). اجود التقریرات، مقرر ابوالقاسم خویی، چاپ اول، قم: مطبعه العرفان.

